

## زبان فارسی فرارودی (تاجیکی)

دکتر حسن انوری\*

زبان فارسی فرارودی [تاجیکی]: سنجش میان واژگان  
امروزین فرارودی با نوشته‌های قدیم فارسی و گویش‌های  
ایرانی / پژوهش علی رواقی با همکاری شکیبا صیاد. - تهران:  
هرمس، ۱۳۸۳.

چکیده:

دکتر علی رواقی در کتاب زبان فارسی فرارودی «تاجیکی»، ۳۳۶ واژه‌ای را که امروز در ماوراءالنهر متداول است، با شرح و بسط فراوان بررسی کرده است. مؤلف کتاب، تمامی مقوله‌ها و قالبهای دستوری کاربردی در زبان فارسی فرارودی را جدا جدا نشان داده و واژه‌ها و ساخت‌ها و دگرگونی آوایی ویژه فرارود را مورد بررسی قرار داده است. شیوه دکتر رواقی در شرح و توضیح واژه‌ها چنین است: عنوان به خط فارسی، آوانگاری به خط لاتینی، املاي کلمات به خط سریلیک (روسی)، معنی امروزی کلمه در تاجیکستان، ریشه کلمه در زبانهای باستانی، شواهد لغوی از نوشته‌های امروز تاجیکستان، کاربرد در گویش‌های فرارودی، مانند اشکاشمی، شغنی، بخارایی و ایراد شواهد از

\*. عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

متون کهن فارسی. کتاب زبان فارسی فرارودی (تاجیکی) نه تنها از جنبهٔ زبان شناسانه، بلکه از جهت نشان دادن ارتباط و پیوند اقوام فارسی زبان و در نتیجه اتحاد و پیوستگی آنان، حائز اهمیت است.

کلید واژه: زبان فارسی فرارودی، تاجیکی، ماوراءالنهر، زبانشناسی، گویش‌های فرارودی، اشکاشمی، شغنی، بخارایی.

موضوع این مقاله، نگاهی به کتاب زبان فارسی فرارودی یعنی ماوراءالنهری است، اما برای آنکه جهت نگاهی که به این کتاب انداخته‌ام روشن شود، ناچارم مقدمه‌ای بنویسم و اگر از جهت کمی مقدمه از ذی‌المقدمه تناسب خود را از دست می‌دهد از خوانندگان پوزش می‌طلبم.

داستان امیربوجعفر از خاندان لیث صفّاری با ماکان‌کاکای در تاریخ سیستان آمده است: <sup>۱</sup> او بر ماکان که مورد غضب نصر بن احمد، پادشاه سامانی بود، غلبه کرد و بدین مناسبت روزی پادشاه سامانی، به یاد او که در سیستان بود، مجلس بزرگی ترتیب داد. رودکی وصف مجلس را در قصیدهٔ معروف خود به مطلع

مادر می را بکرد باید قربان  
بچهٔ او را گرفت و کرد به زندان  
چنین آورده شده است:

مجلس باید بساخته ملکانه  
نعمت فردوس گستریده ز هر سو  
جامهٔ زریسن و فرش‌های نوآیین  
یک صف میران و بلعمی بنشسته  
خسرو برتخت پیشگاه نشسته  
تُرک هزاران به پای پیش صف اندر  
ازگل و وز یاسمین و خسیری الوان  
ساخته کاری که کس نسازد چونان  
شهره ریاحین و تخت‌های فراوان  
یک صف حرّان و پیر صالح دهقان  
شاه ملوک جهان امیر خراسان  
هریک چون ماه بر دو هفته درفشان...<sup>۲</sup>  
این مجلس باشکوه به فرمان پادشاه سامانی و به افتخار امیربوجعفر به مناسبت غلبهٔ او بر ماکان‌کاکای ترتیب یافته بود. چنانکه رودکی پس از وصف مجلس، که نقل شد، می‌گوید:

خود بخورد نوش و اولیاش همیدون  
شادی بوجعفر احمد بن محمد  
گوید هر یک چو می بگیرد شادان  
آن مه آزادگان و مفخر ایران<sup>۳</sup>  
مراد ما همین بیت اخیر است رودکی پادشاه سامانی را امیر خراسان نامیده و

ابوجعفر احمد بن محمد امیر سیستان را «مفخر ایران» دانسته است. معلوم می‌شود از نظر گویندهٔ این اشعار هم سیستان و هم خراسان بزرگ که مرکز آن بخارا بوده، جزء ایران به شمار می‌رفته است و نیز دانسته می‌شود لابد که هم پادشاه سامانی و هم ابوجعفر و هم کسانی که در آن مجلس نشسته‌اند، از جمله بلعمی، ایرانی هستند. باز در تأیید این سخن، بیتی است از ابوشکور بلخی شاعر معاصر سامانیان و مدّاح نوح بن نصر سامانی، که در مدح این پادشاه می‌گوید:

خداوند ما نوح فرخ نژاد      که بر شهر ایران بگسترد داد...<sup>۴</sup>

از این بیت نیز معلوم می‌شود که پادشاه سامانی، خود را پادشاه ایران می‌دانسته است که مدّاح او یعنی ابوشکور بلخی او را بدین صفت خوانده است. اگر پادشاه سامانی ایرانی است، پس طبعاً درباریان او، از جمله خود ابوشکور بلخی نیز ایرانی بوده‌اند. بیاییم به دربار غزنویان. عنصری ملک الشعرا دربار سلطان محمود غزنوی است و در مدح او قصیدهٔ بلندی دارد به مطلع

قوی است دین محمد به آیت فرقان      چنان که حجت سلطان به رأیت سلطان  
ضمن آن می‌گوید:

حصار و نعمت از آن کشور قوی بستند      به یک چهار یک از روز خسرو ایران<sup>۵</sup>  
باز در قصیدهٔ دیگری در مدح محمود او را شاه ایران می‌نامد:

همیشه گنج و کاخ شاه گیتی      به وافر مال و نعمت‌های الوان  
یکی پیراسته است از بهر زائر      یکی آراسته است از بهر مهمان  
برهنه شاعر و درویش زائر      در ایران از عطای شاه ایران  
یکی دیبا فرو ریزد به رزمه      یکی دینار بر سنجد به قپان<sup>۶</sup>  
همین عنصری در قصیده‌ای در مدح احمد حسن میمندی، وزیر نامدار محمود و مسعود، او را کدخدای کشور ایران می‌نامد:

دل نگه دار ای تن از دردش که دل باید ترا

تا ثنای کدخدای کشور ایران کنی<sup>۷</sup>

به دیوان همکار نامدار عنصری، فرخی سیستانی، نگاهی می‌اندازیم. در مدح محمود می‌گوید:

به فرخی و به شادی و شاهی ایران شاه

به مهرگانی بنشست بامداد پگاه<sup>۸</sup>

باز در جای دیگر:

یسمین دولت عالی امین ملت باقی

نظام دین ابوالقاسم ستوده خسرو ایران<sup>۹</sup>

باز در جای دیگر:

خداوند ما شاه کشور ستان  
سر شهریاران ایران زمین  
شاه غزنوی به فرخی اسبی می بخشد. فرخی می گوید:  
من ز شادی بر آسمان برین  
این همی گفت فرخی را دی  
فرخی در مدح ابوبکر حصیری:

هستند ز نیمروز تا شب  
در خدمت او مهتران ایران<sup>۱۲</sup>

باز فرخی در مدح ابویعقوب یوسف بن ناصرالدین، برادر سلطان محمود، می گوید:  
میر جلیل سید ابویعقوب  
نیز در مدح حسنک وزیر:

خواجه سید وزیر شاه ایران بوعلی  
و همین شاعر در مدح مسعود غزنوی وقتی که ولیعهد بوده است:  
این همی گفت خدایا دل من شادان کن

به ملک زاده ایران ملک شیر شکر<sup>۱۵</sup>

در همان قرن پنجم، بیابیم به شمال غرب ایران نگاهی به دیوان قطران تبریزی  
بیفکنیم. او شاه ابوالخلیل از خاندان شدادیان گنجه قفقاز را مدح می کند و ضمن آن  
می گوید:

تو سالار دلیرانی تو شاهنشاه ایرانی

هم از دل فضل بی عیبی هم از تن فخر بی عاری<sup>۱۶</sup>

پس گنجه قسمتی از قفقاز از نظر ساکنان آن، در قرن پنجم و از نظر شاعر مداح و  
طبعاً از نظر خود شاه، ایران دانسته می شده است. باز در این منطقه به جلوتر می آییم، در  
حوزه علیای رود ارس خاقانی شروانی را می بینیم که ابوالمظفر شروان شاه اخستان را  
مدح می کند و می گوید:

فرمان ده اسلامیان، دارای دوران اخستان

عادل تر بهرامیان، پرویز ایران اخستان<sup>۱۷</sup>

برویم به جایی که امروز جزء پاکستان است و پادشاهان اخیر غزنوی اغلب بر آن سرزمین حکومت کرده‌اند. مسعود سعد سلمان را می‌بینیم که در مدح ملک محمود ابراهیم بن مسعود می‌گوید:

الا ای باد شبگیری گذرکن سوی هندستان

که از فر تو هندستان شود آراسته بستان

به هر شهری که بگذشتی به آن شهر این خبر می‌ده

که آمد بر اثر اینک رکاب خسرو ایران

ملک محمود ابراهیم بن مسعود محمود آنک

چو او شاهی در این نسبت بنارد گنبد گردان<sup>۱۸</sup>

اگر بخواهیم از دواوین شاعران، که در موضوع مورد بحث، سند بلامعارضی هستند، همه مطالب از این دست را نقل کنیم خود، کتاب و بلکه چند کتاب می‌شود و یک مقاله جای آن را ندارد. آنچه غرض نویسنده از نقل این مطالب است پاسخ به این پرسش‌هاست که: آیا پادشاهان سامانی خود را ایرانی نمی‌دانسته‌اند؟ آیا وزیران و درباریان آنان ایرانی نبوده‌اند؟ آیا وقتی عنصری محمود را شاه ایران می‌نامد، خود را غیرایرانی می‌دانسته است؟ آیا وقتی مسعود سعد سلمان، شاه غزنوی را - که حوزة حکومتش بیشتر در جایی است که امروز پاکستان نامیده می‌شود - شاه ایران می‌نامد، آن شاه و خود شاعر ایرانی به شمار نمی‌رفته‌اند؟ آیا وقتی رودکی امیر بوجعفر از خاندان لیث صفاری را در حضور شاه سامانی، مفخر ایران می‌نامد، مفهوم آن این نیست که هم شاه و هم وزیر یعنی بلعمی و هم شاعر همه ایرانی هستند؟ پاسخ این پرسش‌ها مبرهن است و پاسخ به کسانی است که جهان ایرانی را با مرزهای جغرافیایی ایران فعلی یکی می‌گیرند و نه تنها به خود، به تاریخ هم جفا می‌کنند و افزایش خلط مباحث تاریخی را باعث می‌شوند. ما که به این دوستان آن چنان نگاه نمی‌کنیم تا کسانی که نام خلیج فارس را بنا به اغراض سیاسی دگرگون می‌سازند، بلکه عمل اینان را بیشتر از سر ناآگاهی تاریخی می‌دانیم. به هر حال باید توضیح دهیم که ایران، امروزه دو مفهوم دارد: یکی ایران محصور در درون جغرافیای سیاسی فعلی، و دیگر جهان ایرانی که خوشبختانه دانشمندان بعضی از رشته‌های علمی به ویژه زبان‌شناسان - منظور بیشتر

زبان‌شناسان فرنگی است و الا زبان‌شناسان ایرانی که جای خود دارند - حدود واژه را نگه می‌دارند و مثلاً از اطلاق نام ایرانی بر زبان‌های سغدی، سکایی، خوارزمی، آسی، پشتو و غیره که امروزه در خارج حوزه جغرافیایی فعلی ایران‌اند، ابا نمی‌کنند. در واقع این زبان‌ها به جهان ایرانی تعلق دارند. همچنان که نمی‌توان زبان خوارزمی را - به مناسبت آنکه امروزه ترکان بر آن منطقه سلطه دارند، از زبان‌های ترکی دانست. مسعود سعد سلمان را هم نمی‌توان یک شاعر پاکستانی نامید، یا رودکی را به بهانه اینکه اهل سمرقند بوده و سمرقند امروزه جزء ازبکستان است، شاعر ازبکی گفت، یا مانی را به صرف اینکه در بابل متولد شده و بابل امروزه جزء عراق است، او را عراقی نامید.

جهان ایرانی در روزگاران گذشته از نظر جغرافیایی و سیاسی و فرهنگی یک سرزمین به‌شمار می‌رفته و امروز پاره‌پاره شده و هر پاره‌ای به نامی نامیده شده است، ولی سخن این است که نام امروزی را نمی‌توان بر تاریخ تحمیل کرد. این امر، مسئله‌ای عاطفی و احساسی نیست، بلکه موضوعی علمی است.

این مقدمه را اولاً در پاسخ کسانی نوشتم که بر استاد ذبیح‌الله صفا ایراد می‌گیرند که چرا رودکی و امثال رودکی را در کتاب خود آورده، و می‌گویند رودکی که ایرانی نیست! رودکی را باید در کتابی آورد که نامش باشد تاریخ ادبیات در ازبکستان! و ثانیاً در پاسخ کسانی چون آن نیک مرد افغانی که در زمان رضاشاه پهلوی، وقتی وزارت خارجه ایران نام پرشیا را در خارج از ایران، به ایران تبدیل کرد، اعتراض کرد که ایران ما هستیم، شما چرا اسمتان را ایران قرار می‌دهید. نیک مرد افغانی در واقع درست گفته وقتی محمود غزنوی شاه ایران و عنصری و فرخی و غیره ایرانی باشند، سرزمین آنها چرا نباید ایران نامیده شود. شما ای دوست خوب افغانی می‌بایست از اسم افغان صرف نظر می‌کردید و اسم کشورتان را «ایران» می‌نامیدید. ما می‌شدیم ایران غربی، شما می‌شدید ایران شرقی. حتی جایی که امروزه تاجیکستان نامیده می‌شود بایست می‌شد ایران شمالی. اگر اسامی را به اغراض سیاسی نیالوده بودند، قسمت علیای رود ارس هم الآن «اران» بوده نه آذربایجان. از سال ۱۹۲۲ میلادی، در این هشتاد سال اخیر این اسم جعلی را بر آن سرزمین تحمیل کردند. آذربایجان، قسمت سفلی رود ارس است و بوده است و خواهد بود که یادگار آتورپاتگان سردار نامدار هخامنشی است. و این نکته هم گفتنی است که نیاکان ارانی هم ایرانی بوده‌اند و خود را ایرانی می‌دانسته‌اند، چنان‌که در شعر منقول از قطران و خاقانی دیدیم و جای شگفتی است که امروزه وقتی سفیر

جمهوری اران - یعنی همان که آذربایجان نامیده شده است - با وزیر خارجه ایران ملاقات می‌کند، می‌گوید: ما در ایران اقلیت آذربایجانی داریم! و شگفت‌انگیزتر اینکه وزیر خارجه در مقابل این سخن سکوت می‌کند، و نمی‌داند که آیا می‌فهمد که منظور سفیر چه بوده است یا نه؟

غرض از این سخنان رجزخوانی و خودستایی نیست و افتخار به داشتن سرزمین‌های گسترده و کهن ایرانی هم نیست. کاش پدران ما در سرزمین کوچکی بودند و نیز طبعاً این هم نیست که روزی ایران، افغانستان و تاجیکستان یکی شوند و چون کشورهای اروپایی اتحادیه‌ای تشکیل دهند، چراکه هرکدام با هزاران درد بی‌درمان دست به گریبان هستند. پیداست که آرزوی همه ما این است که روزی فرارسد که این کشورها بر دشواری‌های داخلی و خارجی چیره شوند، بی‌سوادی و بیماری را ریشه کن کنند با جهان متمدن همگام گردند و در آن روز چون کشورهای اروپایی با شرط تساوی حقوق، اتحادیه‌ای تشکیل دهند. در آن روز طبعاً میان مردم این کشورها، که همه از یک آبشخور تاریخی بهره می‌جویند و دارای علایق فرهنگی مشترک هستند، ارتباطات، بیشتر خواهد شد. مردم ایران برای سیر و گردش بجای اروپا و آمریکا، به بخارا و سمرقند خواهند رفت و مردم سمرقند و بخارا، شیراز و اصفهان را بر مسکو و پترزبورگ ترجیح خواهند نهاد.

از آنجا که ایران در مفهوم جهان ایرانی در چهارراه عالم واقع شده است، از زمان‌های بسیار قدیم نه تنها محل عبور و مرور اقوام گوناگون بوده، بلکه مورد هجوم جباران و نیز طوایفی که به علت تنگی جا یا عوامل دیگر از جای خود رانده شده بوده‌اند نیز بوده است و طبعاً در این مهاجرت‌ها و هجوم‌ها با اقوام غالب یا مغلوب داد و ستد فرهنگی به‌ویژه داد و ستد زبانی نیز انجام می‌گرفته است. شیوع زبان ترکی در مناطقی از این سرزمین یکی از نتایج این امر است. عرب‌ها هم وقتی به ایران آمدند در آغاز نیاز به زبان فارسی داشتند و مجبور شدند دفاتر دیوانی را به زبان فارسی همچنان نگاه دارند، زیرا عربی، زبان یک قوم بدوی بود و آمادگی نداشت که زبان اداری و دیوانی سرزمین‌های مفتوحه قرار گیرد. اما همین که آداب کشورداری را از وزرا و دیوانیان ایرانی یاد گرفتند، زبان عربی را در دیوان‌ها جایگزین زبان فارسی کردند و کسانی که بعدها در صدد برگرداندن عربی در دیوان‌ها به فارسی شدند، متهم به بی‌سوادی و عربی ندانی شدند. یکی از اینان ابوالعباس فضل بن احمد، وزیر محمود غزنوی بود که عتبی

درباره او می نویسد:

و وزیر ابوالعباس در صناعت دبیری بضاعتی نداشت و به ممارست قلم و مدارست ادب ارتیاض نیافته بود و در عهد او مکتوبات دیوانی به پارسی نقل کردند و بازار فضل کاسد شد.<sup>۱۹</sup>

اما جفاهایی که در این اواخر به زبان فارسی شد، قصه دردناک تری است. در افغانستان که مهد زبان فارسی است و روزی در غزنین چهارصد شاعر فارسی زبان در دربار محمود به فارسی قصیده می سرودند، در زمان های اخیر زبان محلی پشتو را که فاقد ادبیات قدیم است، به معارضه با زبان فارسی وارد عرصه کردند و اصطلاحات علمی و اداری را بجای اینکه از این زبان قدیم با سابقه هزار و دویست ساله اقتباس کنند، از آن زبان محلی گرفتند.

اما جفایی هم که در دوران حکومت شوروی بر ازبکستان و تاجیکستان رفت دو سویه بود: هم از طرفداران زبان ترکی بود و هم از سوی روس ها. در شهر بخارا که روزی رودکی سمرقندی، آدم الشعراى شعر فارسی، قصاید غزای خود را به زبان فارسی در دربار سامانی می خواند، کار به جایی رسید که برای کسانی که به زبان فارسی سخن می گفتند جریمه تعیین کردند و بدتر از این، آنکه خط زبان را ابتدا در سال ۱۹۲۹ م به لاتین و در سال ۱۹۴۰ م به روسی تغییر دادند و باعث آمدند که نسل جدید به کلی از نسل قدیم و از فرهنگ قدیم بریده شود و امکان آشنایی با فرهنگ و میراث نیاکان از میان برداشته شود و نتیجه آن شد که ایرانی با ایرانی (به مفهوم آنکه در جهان ایرانی زندگی می کند نه در محدوده جغرافیای سیاسی فعلی) بیگانه شوند. پنجاه سال پیش از این استاد دکتر پرویز ناتل خانلری مقاله ای در مجله سخن (فروردین ماه ۱۳۳۲ ش) با عنوان «همسایگان ناشناس» نوشت و از این درد نالید و آنجا گفت: [زمانی بود] که میان ایران و افغانستان و آسیای مرکزی جدایی نبود، پیشه ور هنرمند اصفهانی در غزنین و سمرقند کاخ ها می ساخت و نقاش تبریزی در هرات هنر می فروخت... و غرض از این نقل آن است که بگوییم امروز دیگر آن پنجاه سال پیش نیست که فقط گله و شکایت کنیم و دست روی دست بگذاریم. نیروی قهریه شوروی از میان رفته است و از سوی دیگر فناوری باعث شده است که ارتباطات گسترش پیدا کند و اگر قصوری هست نتیجه غفلت خود ماست. امروز، روز پیدا کردن همدیگر است. ایرانی (در مفهوم شهروند جهان ایرانی) باید ایرانی را پیدا کند و این پیدا کردن و آشناسدن کار فرهنگی



می‌خواهد. کار سیاسی هم می‌خواهد، اما چون ما اهل سیاست نیستیم باید به اهل فرهنگ پناه ببریم.

اینک جای سپاس دارد که مردی در این وانفسای تحقیق یک تنه به این امر پرداخته است و خواسته ارتباطات کهن را زنده کند و ایرانی را به ایرانی بشناساند. دکتر علی رواقی همشاگردی قدیم من است که چهل سال پیش در کلاس‌های استادان بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی، دکتر محمد معین و دیگران نفس در نفس هم داشتیم که دست به این کار یازیده است. در حقیقت در این وادی دو کار عمده باید صورت گیرد: یکی آنکه در تاجیکستان فرهنگ کهن فارسی و ایرانی به جوانان تاجیکی امروز که به علت انتقاطع فرهنگی از گذشته خود بریده‌اند یادآوری شود، دیگر اینکه نشان داده شود زبان فارسی در اشکال گوناگون آن، بزرگ‌ترین عامل نزدیک‌کننده ملل ایرانی به یکدیگر است و همان‌طور که دکتر رواقی با شواهد و امثله متعدد نشان داده است، زبانی که امروز در تاجیکستان بدان سخن می‌گویند همان زبانی است که قرن‌هاست در قونیه و گنجه و شروان و همدان و اصفهان و شیراز و کاشان و کرمان و صدها جای دیگر در این عرصه خاک بدان شعر گفته‌اند، سرود سروده‌اند و ترانه ساخته‌اند.

\*\*\*

عنوان کتاب دکتر رواقی، همچنان که در صدر مقاله آمده، زبان فارسی فرارودی (ماوراءالنهری) است. مؤلف در کتاب، نخست کوشیده است تمامی مقوله‌ها و قالب‌های دستوری کاربردی در زبان فارسی فرارودی را جداگانه نشان دهد و واژه‌ها و ساخت‌ها و دگرگونی آوایی ویژه فرارود را بررسی کند. واژه‌هایی که در این کتاب برگرفته و برگزیده از میان هزاران برگه‌ای است - به قول مؤلف - که از کتاب‌های فرارودی برگه‌نویسی شده‌اند. این واژه‌ها در زبان گفتار و نوشتار مردم فرارود کاربرد داشته و دارد. اما در حوزه نوشتاری ما، ایران امروزی، این واژه‌ها چندان کارایی ندارند، چرا که شمار بسیاری از این واژه‌ها نتیجه اثرپذیری زبان فارسی فرارودی از واژگان زبان‌های ایرانی میانه شرقی است و البته در متون قدیم که در جای جای ایران نوشته‌اند می‌توان سراغ آنها را گرفت.

مؤلف ۳۳۶ واژه‌ای را که امروزه در ماوراءالنهر متداول است، یکی یکی با شرح و بسط فراوان مطرح می‌کند: عنوان به خط فارسی، آوانگاری به خط لاتین، املاهای کلمات به خط سریلیک (روسی)، معنی امروزی کلمه در تاجیکستان، ریشه کلمه در زبان‌های

باستانی، نمونه‌هایی از نوشته‌های امروز تاجیکان، کاربرد در گویش‌های فرارودی مانند اشکاشمی، شغنی، بخارایی و نمونه‌هایی از متون قدیم فارسی طرح کتاب را نشان می‌دهد. برای اینکه خوانندگان کاملاً با کتاب آشنا شوند، یک نمونه عیناً در اینجا درج می‌شود:

آب باز / âbbâz / [OBBO3]

شناگر.

آب باز (آب + باز):

□ آب: پهلوی āb «آب» (CPD.1)؛ سغدی āp (قریب. ۱۹۰)؛ فارسی

باستان -āp-، اوستایی -āp- (AiW.325).

□ باز: پهلوی -wāzīdan, wāz- «بازی کردن» (CPD.89).

\* نمونه‌هایی از نوشته‌های فرارودی (ماوراءالنهری):

اصلاً نمی‌شوم تر

من گرچه آب‌بازم

○ آب‌بازی: شناکردن

این آدم هم یکی از آن بدبختان بوده است که از خوشبختی آب‌ورزی و آب‌بازی را می‌دانسته است. (قهرمان خلق تاجیک، ص ۶۲)

همین‌که در روی حولی چشمم به دادرک چرکین و غمگینم افتاد، خرسندی‌های چلیک‌بازی و آب‌بازی به یکبار از دلم برداشته شد. (صبح جوانی ما، ص ۲۹۱)

همین دم کرد حس که آب‌بازی را نمی‌داند

به جز سربازی و جانبازی بازی را نمی‌داند.

(مؤمن قناعت، ص ۳۷۱) *تال جامع علوم انسانی*

تا این دم پس از آب‌بازی، روی ریگ تفسان ساحل دراز کشیده، می‌خوابید. (سرود محبت، ص ۷۳)

جُوره‌هایم آمده دعوت کردند که من هم همراه آنها به آب‌بازی روم. (حکایه‌ها (۱)، ص ۷۰)

دیگر انتظاری آب‌بازی می‌ماند، وی خود را به دروازه زد. (دود حسرت، ص ۱۰۲)

پیش از چاشت که دختر برای آب‌بازی به ساحل راست گذشت، دقتش را آن

مؤسسه عجیب جلب کرد. (دود حسرت، ص ۱۷۹)

وی آنجا با آب بازی خودش را طبابت می کرده است. (جنایت و جزاء، ص ۲۶۸)  
ایوان [ایون] بعد آب بازی کمی استراحت کردنی شد و در ساحل دراز کشیده،  
خواهش برد. (افسانه‌های خلق روس، ص ۲۰۲)

در قصر وی دخترک را به حجره آب بازی برده، در طاس کلان آب بازی... آب بازی  
داشت. (سربازان چوبین او، ص ۱۷۷)

راهگرددی، دویدن، آب بازی... و غیره نوع‌های نسبتاً معمول فیزکلتوره و سپارت  
بوده، در هوای تازه گذرانده می‌شوند. (روزگارداری، ص ۲۸۵)

غرق شدن در نتیجه ویران کردن قاعده آب بازی، مانده شدن، در زیر آب به یگان  
چیز برخورد، لت یافتن... به عمل می‌آید. (روزگارداری، ص ۲۹۸)  
○ آب بازی خانه: حمام.

او در روی زینه‌چه آب بازی خانه نشسته، به موی سر دراز و گردنش صابون زد و  
آب نزد او رنگ جگری گرفت. (اثرهای منتخب چخوف، ج ۴، ص ۴۵)

○ آب بازی داراندن: شستشو دادن، حمام کردن. از سحر تا شام محنت می‌کند،  
شستشو و رُوب و چین می‌کند، بچه‌ها را آب بازی می‌داراند. (جنایت و جزاء، ص ۱۹)  
آنها را آب بازی داراند و آماده سفر شد. (از برف ریزی تا برف خیزی، ص ۳۴)  
صاف ماه دخترچه سلیمه، حلیمه را نیز آب بازی داراند. (از برف ریزی تا برف خیزی،  
ص ۳۴)

در خانه همسایه قودا دختر را به عروسی تیار کرده‌اند. آب بازی دارانده،  
سرشویانده، مویش را شانه زده، کاکل بافته‌اند. (سیمرخ ۱؛ عروسی پسر همسایه، ص ۶۰)  
آنها را آب بازی داراندن لازم. (افسانه‌های خلق روس، ص ۲۷)  
آنها برای آب بازی داراندن بزه‌چه‌ها به آسیاب آمدند. (افسانه‌های خلق روس،  
ص ۲۷)

\* آب بازی داشتن: - آب بازی داراندن.

زنش شویش را راست به مَدان درآورده، آب بازی داشت و چیزهای نو پوشانده، به  
بالای هفت قَبَت کورپچه شناند. (فولکلور، بخارا، ص ۲۲۳)  
تاناتیک که وی را نیز آشپز زن آب بازی داشته، موی‌های ابریشم مانندش را شانه  
کرده بود، از طَبَقچه شیر می‌نوشید. (سربازان چوبین او، ص ۱۷۷)  
من بزه‌چه‌ها را آب بازی می‌دارم. (افسانه‌های خلق روس، ص ۲۷)

\* آب بازی کردن:

(۱) شستشو کردن.

بعد آنها «چرکین شدیم» گفته، با شینی آب بازی می‌کنند. (فولکلور بخارا، ص ۲۱۸)  
از کرته، جامه و بدن آنها بوی آمده می‌ایستاد، گویا که باشندگان این غار در خون  
آب بازی کرده بودند. (حکایه‌ها، حکیم کریم، ص ۲۷)

پرفسور [پرافیسار] طب بدن خود را به تدریج آن چنان آب و تاب داده است که  
زمستان قهرتون در نهر یخ بسته، آب بازی می‌کند. (پلته کنجکی، ص ۲۳)  
دویشان به حمام محلی درآمده، با حضور و حلاوت یک دو ساعت آب بازی کردند.  
(واسع، ص ۱۳۶)

(۲) شنا کردن، آب تنی کردن.

یک روز عبدالله جان به بازار رفت در سر راه به جوی فرآمده، آب بازی کرد.  
(فولکلور بخارا، ص ۲۰۲)

شاه فرمان داد که در آب جوشیده استاده، آب بازی کنم. (افسانه‌های خلق روس، ص  
۱۷۴)

افندی در آب دریا آب بازی کرده ایستاده بود. (لطیفه‌های تاجیکی، ص ۱۳۹)  
تابستان هم گذشت و یگان بار آب بازی نکردیم. (لطیفه‌های تاجیکی، ص ۱۸۷)  
من از مادرم بی اجازه با جوړه‌هایم رفته، در جوی کلان دیهه‌امان آب بازی کردم.  
(حکایه‌ها (۲)، ص ۹۵)

در یک جا بچگان بسیاری با غریو و غلاغله آب بازی می‌کردند. (فردوسی، ص  
۱۰۹)

هر روز ما به لب دریا رفته، آب بازی می‌کردیم. (تار عنکبوت، ص ۶۷)  
گروهی در حوض آب بازی می‌کردند. (صبح جوانی ما، ص ۲۹۵)  
خانه روید، گویا به دریا آب بازی کرده‌اید. (اثرهای مستخب چخوف، ج ۴/ ص  
۴۱۲)

زنبوران در باغ و جنگل‌های زیرزمینی سیر و گشت، در حوض و گول‌های آبشان  
زالال، آب بازی می‌کردند. (زنبور عینکدار، ص ۶۲)  
در آب انبار کالغاز که مخصوص برای ماهی پروری ساخته بودند، آب بازی،  
ماهگیری می‌کردند. (ورطه، ص ۵۶)

دختری را می‌بیند که در خلوت‌گاهی دور از دید مردم آب‌بازی کرده است و حالا یک لحظه تن به آفتاب داه است. (دود حسرت، ص ۸۷)

این حال، بعد شکم سیری خوراک خورده و قریب یک شیشه شراب خورده، آب‌بازی کردنش روی داده بوده است. (جنایت و جزا، ص ۳۳۰)

راستش را گوی آچه، آب‌بازی کردنی بودی یا به دریا پرتافتنی؟ (سنگ سپر، ص ۲۸۷)

ماه بین ابرهای سَب سفید سرفرازی می‌کند  
گویا در موج بحر بی‌حدود آب‌بازی می‌کند.  
(اثرهای منتخب تورگنیف، ج ۲/ ص ۱۱۷)

من باز آب‌بازی کردنی بودم، گفت شُبین، وای می‌ترسم که دیر کنم. (اثرهای منتخب تورگنیف، ج ۲/ ص ۳۰۷)

- تو آمده چی طور آب‌بازی کردنم را می‌بینی؟  
- احتمال، گفت پدرش. (وئی پوخ و دوستان او، ص ۱۳)

من امروز عموماً آب‌بازی کردنی نبودم... باید اول از راست به چپ آهسته شناکنان دور زنم. (وئی پوخ و دوستان او، ص ۱۳۳)

(۳) غسل کردن.

برای انجام نیک کارها نظیره باید به چشمه حضرت ایوب رفته، به آب آن آب‌بازی کند. (نه ستاره‌ها می‌ریزند، ص ۲۱۸)

\* آب‌بازی کناندن: ← آب‌بازی داراندن.

خواهران دخترک را پیش از بامداد خیزانده، آب‌بازی کناندند. (واسع، ص ۱۹۰)

\* آب‌بازی نمودن؛ آب‌بازی کردن (معنی ۲).

ساعت دوازده وی به خاک چادر سرخ می‌گذشت که در رود آب‌بازی نماید و آفتاب خورد. (دود حسرت، ص ۱۷۶)

\* نمونه‌های متون قدیم فارسی:

آب‌باز:

این چو ماهی تازه‌روی آب‌باز  
و آن چو مرغی در هوا پرکرده باز  
(مصیبت‌نامه، ص ۶۰)

جمعی از غواصان و آب‌بازان را فرمودیم که به آب فرورفته، زیر کشتی‌ها را سوراخ کردند. (نقاوة الآثار، ص ۵۵۴)

آن کلک‌چی‌ها و آب‌بازها کمال بدسلوکی را با مردم می‌نمایند. (سفرنامه خوزستان، ص ۱۵۵)

خود به شهرستان رفته، در ملک باغ با جمعی پیاده شد، آب‌باز انداخته، چون آب شاهرود طغیان داشت. (مجمعل رشوند، ص ۴۱)

در آن آب زیاد شاهرود که تالی شط بغداد شده بود، آب‌بازان از تعداد افزون، با خود برده... (مجمعل رشوند، ص ۱۱۴)

چون آب شاهرود زیاد و عبور عثور داشت، آب‌بازان همراه خود تا امامزاده محمد (ع) و کنار شاهرود بدرقه نموده... (مجمعل رشوند، ص ۱۷۲)

مقرر فرمود که آنچه در میان غازیان آب‌باز که بوده باشد انتخاب نموده، به نظر اقدس رسانیدند که به آن طرف آب عبور نمایند. (عالم‌آرای نادری، ص ۲۶۰)

در دم زورچی بسیار و آب‌بازان بی‌شمار به دریا افکنده، به قدر دوهزار کسری را از آب را بیرون آورده، ملحق به کشتی‌های خود نمودند. (عالم‌آرای نادری، ص ۶۸۵)

ده نفر از جماعت آب‌باز خنجرگذار تعهد نمودند که در زورقی نشسته، خود را به میان رود جیحون افکنده، دستبرد نمایانی زده، معاودت نمایند. (عالم‌آرای نادری، ص ۸۰۶)

بعض آب‌بازهای پرجسارت خود را از بالا در آن آب انداخته و از زیر آن مجری خارج می‌شوند (شمس و طغرا، ص ۲۵۸)

○ آب‌بازی:

شدند آن نازنینان طرازی  
برهنه تن ز بهر آب‌بازی

هندوی دو زلفش از درازی  
از رفتارش به آب‌بازی

(دیوان محسن تأثیر تبریزی، ص ۱۹۴)  
زنان ماه‌پیکر سیم‌اندام سروقد گلرخسار سمن‌برش، در آن دریاچه به شناوری و آب‌بازی مشغول... (رستم‌التواریخ، ص ۷۴)

شصت هزار نفر ساخته شده همه مکشوف‌العوره به شناوری و آب‌بازی مشغول بودند. (رستم‌التواریخ، ص ۲۰۰)

طرف سکان سطحی است که میز طعام بر آن فرش کنند و پس از آب‌بازی بر آن نشسته، طعام خورند. (مسیر طالبی، ص ۳۰۷)

#### ○ آب‌بازی کردن:

در اخبارست که چون تابوت موسی بر آب در باغ فرعون آمد، هفتاد کنیزک بود در باغ آب‌بازی می‌کردند. (ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۷۹۲)

چون تابوت موسی در آب به باغ فرعون آمد، هفتاد کنیزک بود در آن باغ آب‌بازی می‌کردند. (تفسیر قرآن کریم، ص ۱۵۶)

شیخ ماگفت: الصّلاى آب‌بازی و گفت: آب‌بازی کنید، جمله در آب جستند. (اسرارالتوحید، ص ۱۶۹)

#### \* کاربرد در گویش‌های حوزه ایران:

اوباز، اوبازی | افغانستان، ص ۲۴. اوباز owbâz، اوبازی owbâzi | بیرجند، ص ۷۲. اوباز owbâz | تربت حیدریه، ص ۳۲. آب‌باز، آب‌بازی | خراسان ۲، ص ۱۱. اوباز ow-bâz، اب‌بازی، ow-bâz-i | سگزی، ص ۴۸. ناوباز | فارسی - کردی ۱، ص ۲۷۲. ناوباز | فارسی - کردی، ۲، ص ۴. اوبازی öwbâzi | فارسی هروی، ص ۶۸. اوباز âwbâz، اوباز âwbâzi | کرمانشاهی، ص ۴۸. آب‌باز âb-bâz | گیلکی ۳، ص ۴۵.

در مطالعه‌ای که در متن کتاب کردم از جمله به این امر توجه کردم که بعضی از واژه‌های فرارودی در زبان آذربایجان نیز وجود دارد که در کتاب متعرض آن نشده‌اند:

پینک (pinak) به معنی خواب در فرارود شیاع دارد و مؤلف ضمن ۳۷ شاهد از نویسندگان و شاعران امروز تاجیکستان کاربرد آن را مسجّل ساخته‌اند و در ذیل عنوان نمونه‌های متون قدیم فارسی از کلیم همدانی، واعظ قزوینی فرهنگ‌نامه قرآنی و جاویدان خرد نمونه آورده‌اند و نیز در ذیل عنوان کاربرد در گویش‌های حوزه ایران، کاربرد آن را در اصفهان، بیرجند، خراسان، سمنان، سبزوار، شیراز، کازرون، فارسی هروی و کرمان یادآور شده‌اند و نگارنده اضافه می‌کنم که در آذربایجان pinaki به چرت زدن و خواب هم‌اکنون در بیشتر مناطق کاربرد دارد. نیز باید اضافه کنم که پینکی و پینکی رفتن و پینکی افتادن در فرهنگ سخن با شواهدی از قوائم‌مقام فراهانی،

عبداللطیف شوشتری و احمد محمود و جمال زاده نیز آمده است.

پشک (pišak) = گربه، در فرارود شیاع دارد و ضمن ۱۶ شاهد از شاعران نویسندگان امروز تاجیکستان کاربرد آن را مسجّل ساخته‌اند. علاوه بر گویش‌های فرارودی، از کاربرد آن در گویش‌های حوزه ایران، افغانستان، ایلام، تاتی و تالشی، خراسان، سگزی، قاین و کرمانشاهی یاد آور شده‌اند، و نگارنده اضافه می‌کنم که امروزه در همه جای آذربایجان به گربه pišik گفته می‌شود و ناگفته پیداست که پیشی piši که در زبان کودکانه تهرانی متداول است و در فرهنگ بزرگ سخن با شاهی از به آذین آمده از همین pišik است.

دکتر رواقی به کار سترگی دست زده است که تنها از جنبه زبان‌شناسانه حائز اهمیت نیست، بلکه از جهت نشان دادن ارتباط و پیوند اقوام فارسی‌زبان و در نتیجه اتحاد و پیوستگی آنان هم می‌تواند حائز اهمیت باشد. ممکن است به کتاب ایراد گرفته شود که نشان دادن ۳۳۶ واژه در زبان فرارود و ارتباط آن با زبان فارسی در ایران بزرگ به این همه طول و تفصیل نیاز نداشت و می‌شد همه آن را در صد صفحه جمع و جور کرد و به جای ده‌ها شاهد به دو سه شاهد اکتفا ورزید، ولی به نظر بنده برای نشان دادن اهمیت موضوع و هشدار به کسانی که باید از نظر فرهنگی و سیاسی به امر توجه ورزند، لازم بوده است که کار در نمایی بزرگ نموده شود.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. تاریخ سیستان، تصحیح استاد ملک‌الشعراى بهار، کلاله خاور، ص ۳۱۶.
۲. همان، صص ۳۱۸-۳۱۹.
۳. همان، ص ۳۱۹.
۴. شاعران بی‌دیوان، گردآورده دکتر محمود مدبری، ص ۹۹.
۵. دیوان عنصری، به تصحیح دکتر یحیی قریب، انتشارات ابن سینا، ص ۱۵۸.
۶. همان، ص ۱۶۴.
۷. همان، ص ۱۷۰.
۸. دیوان فرخی سیستانی، به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، ص ۳۴۴.
۹. همان، ص ۲۵۵.



۱۰. همان، ص ۲۴۸.  
 ۱۱. همان، ص ۲۶۷.  
 ۱۲. همان، ص ۳۲۳.  
 ۱۳. همان، ص ۲۸۲.  
 ۱۴. همان، ص ۱۹۴.  
 ۱۵. همان، ص ۱۴۲.  
 ۱۶. دیوان قطران، از روی نسخهٔ نخجوانی، ص ۳۹۱.  
 ۱۷. دیوان خاقانی، به تصحیح ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، ص ۴۵۱.  
 ۱۸. دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح مهدی نوریان، انتشارات کمال، ص ۵۱۲.  
 ۱۹. ترجمهٔ تاریخ یمنی، تصحیح جعفر شمار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۴۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی